

متن پرسش

با عرض سلام خدمت استاد عزیز: در ص ۱۷۰ کتاب «فرزندم این چنین باید بود.» از امام خمینی ذکر یک مطلبی را کرده اید به این بیان: «در زمان رضاخان که عمامه ها را از سر روحانیون برمی داشتند، رفتم نان بخرم دیدم یک آخوندی که مجبور شده عمامه اش را بر دارد تکه نانی خریده و دارد آن را خالی می خورد. رو به من کرد و گفت فعلاً که سیر شدیم، گفته اند عمامه ها را بر دارید، دادم به یک زن یتیم دار برای بچه هایش پیراهن کند. تا ظهر هم خدا بزرگ است. امام خمینی «ره» به فرزندشان احمد آقارحمه الله علیه می گویند احمد جان! خدا می داند من حسرت احوالات آن مرد را می خورم. چون کسی که این دنیا را تا این اندازه کوچک و موقت بداند خیلی بیناست و واقعاً حسرت خوردن دارد.» با توجه به این پاورقی هم نداشت، می خواستم سند این مطلب را بفرمایید؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نظرم در نوشته ای که تحت عنوان «ای احمد!» داشتند، آن مطلب را دیدم. موفق باشید